**منشأ ناكامي غربي‌ها در تحليل انقلاب اسلامي ايران**

نويسنده:محمّدرضا جواهري

**مقدّمه**

انقلاب اسلامي ايران به عنوان مهم ترين و بزرگ ترين پديده سياسي و اجتماعي آخر قرن چهاردهم هجري قمري و رُبع آخر قرن بيستم ميلادي، در طي قريب به سه دهه حيات و پايداري، همواره مورد توجه پژوهشگران و دانشمندان، متخصصان علوم سياسي و كارشناسان علوم اجتماعي و جامعه شناسان و علاقه مندان به تحليل انقلاب ها، قرار داشته است. اين انقلاب عرصه جديدي براي آزمون و ارزيابي فرضيه‌ها و نظريه‌هاي مرسوم و رايج در علوم سياسي، علوم اجتماعي و جامعه شناسي فراهم آورد. روشن است كه فرضيه‌هاي كهنه و رايج كه براي تحليل انقلاب‌هاي مدرن غيرمذهبي و ضدمذهبي ارائه شده، توانايي تحليل اين پديده منحصر به فرد و استثنايي و بي نظير را ندارند; چرا كه يك انقلاب مذهبي را نمي توان با معيارهاي كاملا غيرمذهبي تحليل كرد. متدلوژي متداول در غرب و شرق، كه آلوده به سكولاريزم و لائيزم است، به هيچ وجه توانايي تحليل انقلاب اسلامي ايران را نداشته و نخواهد داشت; تحولات دو جامعه متفاوت با زيربناهاي مختلف، بلكه متضاد را نمي توان با كمك روش‌ها و معيارهاي ثابت و يكسان تفسير و تحليل كرد. متأسفانه علي رغم تفاوت‌هاي بنيادي و ماهوي تاريخ و فرهنگ و تمدّن جهان اسلام و ايران اسلامي با تاريخ و فرهنگ و تمدّن غرب و كشورهايي نظير فرانسه، روسيه، چين، كوبا و نيكاراگوئه، باز هم تحوّلات تاريخي، اجتماعي و سياسي جهان اسلام بر اساس همان معيارها و ضوابط و روش‌هاي خاص تحولات دنياي غرب مورد مطالعه قرار مي گيرند. اين كار، چه توسط مستشرقان و خاورشناسان و كارشناسان غربي صورت گيرد و چه دانشمندان و مفسّران مسلمانِ مرعوب و غربزده، گمراه كننده است و آنان را از شناخت واقعيت‌ها و حقايق باز مي دارد.
مسلمانان براي بررسي و تحليل تاريخ و تحولات اجتماعي و سياسي در كشورها و جوامع اسلامي ناگزير از كسب و ارائه معيارها و روش‌هاي نو و جديدي هستند كه متناسب با ويژگي‌هاي تاريخي، اجتماعي و سياسي جهان اسلام باشد تا با كمك آن‌ها بتوانند گذشته، حال و آينده خود را آنچنان كه بوده، هست و خواهد بود درست درك كنند. انقلاب ايران در عصر اطلاعات، كه از دهكده جهاني و پايان عمر دين و عصر ايدئولوژي داد سخن مي رفت، روي داد و انديشه حاكم بر قرن بيستم و انقلاب‌هاي جهان (سكولاريزم) كه تحقق آن را احتمال نمي داد بي اعتبار ساخت. به همين دليل، تحليل گران غربي شگفت زده شدند و بر ناتواني خويش در تحليل انقلاب اسلامي ايران اعتراف كردند و انقلاب ايران فرضيه‌هاي آنان را به چالش كشانيد. آنان با منطق سكولاريزم و لائيزم هرگز درك نكردند انقلاب ديني چيست، چگونه پديد مي آيد و انقلاب‌هاي با ايدئولوژي مذهبي از چه ويژگي هايي برخوردارند. بر همين اساس، در تحليل انقلاب اسلامي ايران با مشكلات جدي و اساسي روبه رو شدند و ماهيت ديني و مذهبي انقلاب ايران نظريه‌هاي آنان را زير سؤال برد. ناكام ماندن و بن بست‌هاي نظري آنان در تحليل انقلاب ايران، آن‌ها را به بازنگري در نظريه‌هاي خويش وادار كرد و به تعبير لاكاتوش، آنان را مجبور به رفوكردن و ترميم‌هاي پي در پي و متعدد و افزودن تبصره‌هاي فراوان نمود.1 اما به دليل ساختار فكري غيرديني و زيربناي اعتقادي سكولار و لائيك خويش، نتوانستند به طور كامل از نظريات خويش دست شسته و آن را كنار بگذارند، گرچه برخي از آنان با ساختارشكني به فهم و درك حقيقت نزديك شدند، ولي بيشتر آنان همچنان از درك ماهيت انقلاب ايران ناتوان هستند. انقلاب اسلامي ايران به خوبي ثابت نمود كه علي رغم ادعاي به سر آمدن عمر دين و خاموش شدن ستاره دين، خورشيد دين هرگز غروب نخواهد كرد و به روشني نشان داد كه در جهان ـ به اصطلاح ـ مدرن هم مذهب مي تواند نقش مهم و بزرگ منحصر به فرد و بي نظير در زندگي فردي و اجتماعي بشر و در سياست و اقتصاد جامعه ايفا كند.

**بررسي پنج فرضيه درباره انقلاب اسلامي**

سردرگمي تحليلگران غربي و شرقي و شبه روشن فكران ايراني غربزده در فهم و درك و تحليل انقلاب اسلامي ايران، عامل روي آوردن آنان به ارائه فرضيه‌هاي نادرست و ناقص براي انقلاب شده است. چهار فرضيه «استبداد عامل انقلاب»، «اقتصاد عامل انقلاب»، «توطئه عامل انقلاب» و «مدرنيزاسيون عامل انقلاب» به هيچ وجه نتوانسته اند به درستي عامل اصلي پيدايش انقلاب ايران را تبيين كنند; زيرا طرفداران اين فرضيه‌ها در بي توجهي و يا كم توجهي عمدي يا سهوي نسبت به نقش مذهب در انقلاب ايران اشتراك دارند. روشن است كه نقش «استبداد» و «اقتصاد» در انقلاب ايران از مكتب اسلام و مذهب تشيع سرچشمه گرفته است; زيرا اسلام يك دين جامع و كامل مي باشد; از سويي، داراي نظام اقتصادي كارآمد است و آرمان‌هاي اقتصادي اين دين بود كه مردم مسلمان را به ميدان آورد، و از سوي ديگر، به بهترين شكل الهام بخش آزادي معنوي، آزادي انساني، آزادي مذهبي و آزادي انديشه و قلم و بيان است و آنان را به استبدادستيزي و مبارزه قاطع با استبداد فراخوانده است. بنابراين، نقش استبداد و اقتصاد در پيدايش انقلاب ايران، درون نقش مذهب جاي مي گيرد و معلول نقش اصلي مذهب در انقلاب است. «فرضيه توطئه» را دشمنان انقلاب ساخته اند و هيچ تحليلگري آن را نپذيرفته است. فرضيه «مدرنيزاسيون عامل انقلاب» نيز بيان ديگري از نقش مذهب در انقلاب است كه با ادبيات دشمنان دين و مذهب ارائه شده است. در اين فرضيه، دشمنان اسلام همان اسلام ستيزي رژيم پهلوي را، كه عامل پيدايش انقلاب بوده است، با تعبير «مدرنيزه كردن جامعه سنتي» و مبارزه با اعتقادات كهن مذهبي2 بيان كرده اند و در تصور باطل خود اسلام را كهنه و فرهنگ غرب را نو و آخرين و بهترين فرهنگ دانسته اند. به اعتقاد آنان، سرعت و بي برنامگي و نبود تدبير و ستاد پشتيباني، عامل شكست سياست مدرنيزاسيون شاه بوده است.
بر خلاف فرضيه مزبور، تنها فرضيه «مذهب عامل انقلاب» درست و مطابق واقع است; چرا كه دلايل و شواهد فراوان لازم و كافي آن را اثبات مي كند و در تحليل‌هاي دوستان و حتي دشمنان انقلاب بيشتر آمده است و هيچ كس نتوانسته نقش مذهب را در پيدايش انقلاب ايران انكار نمايد و ناديده بگيرد. تنها محصول كوشش‌ها و دست و پا زدن‌هاي برخي از كساني كه درباره انقلاب ايران سخن گفته اند، كم رنگ جلوه دادن نقش مذهب بوده است. بدون شك عامل اصلي پيدايش انقلاب ايران مكتب اسلام و مذهب شيعه است. به بيان ديگر، اسلام ستيزي شاه و رژيم سلطنتي و اسلام گرايي توده مردم، روشن فكران و نسل جوان معاصر، عامل پيدايش انقلاب و سقوط شاه و فروپاشي رژيم سلطنتي پهلوي بوده است. اسلام، عاملي است كه از آغاز و تولد انقلاب تا پيروزي انقلاب به طور دايمي، آشكار، شديد، قوي و از نزديك و مستقيم در همه مراحل حضور داشت و زيربناي انقلاب و موتور حركت آن بود; ساير عوامل همه از جلوه‌ها و مظاهر نقش مذهب مي باشند و با آن پيوند دارند. با همين عامل مي توان جامعيّت انقلاب و اَبعاد گوناگون آن را فهميد و بيان نمود. به هر تقدير، «مذهب عامل انقلاب ايران» در ميان تفسيرها و فرضيه‌هاي پنج گانه اي كه براي انقلاب ايران اظهار شده اند، بهترين، دقيق ترين و كامل ترين آن هاست و دليل ناكامي و به بن بست رسيدن نظريه پردازان انقلاب ايران ناديده گرفتن نقش اصلي مذهب در اين انقلاب است.

**اعتراف دانشمندان غربي به ناتواني در تحليل انقلاب ايران**

جان فوران (J. Foran) در آغاز مقاله «انقلاب 79-1977 چالشي بر تئوري اجتماعي» چنين نوشته است: تحول گسترده اي كه در 1978 تمام ايران را فرا گرفت، تقريباً تمام ناظران را، از ژورناليست‌ها و ديپلمات‌ها گرفته تا انديشمندان ايراني و نظريه پردازان تغييرات اجتماعي جهان سوم، به تحيّر افكند. وي در ادامه مقاله ضمن اشاره به چالش‌هاي فراوان نظريه‌هاي گوناگون در تحليل انقلاب ايران مي نويسد: موضوع نظريه اجتماعي در دهه 1980 به اين ترتيب در آمد كه: «آيا انقلاب ايران را بايد به عنوان يك مورد منحصر به فرد، خلاف ساير انقلاب‌ها مورد بررسي قرار داد و يا اينكه علت انقلاب‌ها را بايد در پرتو شواهد ايران مجدداً مورد مداقّه قرار داد؟»3
تأثير انقلاب اسلامي ايران بر نظريات علوم اجتماعي بسيار گسترده بوده است. اين انقلاب عرصه اي جدّي براي آزمون نظريه‌هاي رايج و مرسوم در علوم اجتماعي است; توجه نظريه پردازان علوم اجتماعي را به خود جلب كرد و شالوده كاخ رفيع دانش اجتماعي را به لرزه افكند; به گونه اي كه به اعتراف جان فوران، محور و موضوع نظريه اجتماعي در دهه 1980 شد و موجب تزلزل در نظريه‌هاي علوم اجتماعي پيرامون انقلاب‌ها و بازنگري در آن‌ها گرديد. جان فوران در كتاب مقاومت شكننده با توجه به نقش مذهب و دين در انقلاب ايران، به تحليل درست اين انقلاب نزديك شد. او در اين كتاب با تأكيد زياد بر نقش اسلام اصولگرا در انقلاب مي نويسد: در ميان فرهنگ‌هاي گوناگون مخالف در دهه 1970، اسلام مبارز موفق شد قدرت دولتي را به دست گيرد. امام خميني(قدس سره) به دليل موضع گيري سازش ناپذير دراز مدت عليه شاه، جاذبه و صراحت و صداقت شخصي، و ديدگاه هايش در مسائل مهم سياسي، در صف اول جاي گرفت و توانست اسلام مردم گرايي ارائه دهد كه براي گروه‌هاي مختلف اجتماعي جاذبه داشت، هرچند پايگاه اجتماعي اش در صفوف برخي از علما، طلّاب ديني و تجار و پيشهوران بازار بود، ولي سياست ضدامپريالستي اش نيز روشن فكران غيرمذهبي، چپگرايان و زحمت كشان را جذب مي كرد; وانگهي، كلام مذهبي او در ميان گروه‌هاي حاشيه اي شهري و روستايي كه آن‌ها را مستضعفان مي خواند نفوذ مي كرد.4
رابرت دي لي، پروفسور علوم سياسي در دانشگاه كلرادو كه يكي از استادان برجسته علوم سياسي در ايالات متحده آمريكاست، در مقاله «انقلاب اسلامي و اصالت» كوشش مي كند انقلاب ايران را در چهارچوب متدلوژي غربي تحليل نمايد، اما اذعان مي كند كه انقلاب اسلامي ماهيت خاصي دارد كه در قالب متدلوژي متداول در غرب قابل تحليل نيست. لكن با استناد به برخي مشتركات موجود بين انقلاب اسلامي و انديشه‌هاي اصالت در غرب، تلاش مي نمايد انقلاب اسلامي را از نقطه نظر اصالت كه براي غرب نيز آشناست تحليل كند. وي در آغاز مقاله مي نويسد: انقلاب اسلامي پيچيده و اسرارآميز مي نمايد، مساوات طلب است، اما در عين حال سوسياليست يا دمكراتيك نيست. راديكال است، اما سنتي نيز به نظر مي رسد. بيگانه گريز است، اما به ندرت انرواگراست و نمايانگر انقلاب‌هاي فرانسه، روسيه و يا تجربه آمريكا نيست. نظريه‌هاي علوم اجتماعي راجع به نوسازي، خواه ماركسيست خواه ملهم از سرمايه داري ليبرال نتوانستند وقوع آن را پيش بيني كنند و هنوز توضيح قانع كننده اي براي آن ارائه نكرده اند، تنها در دل تاريخ اسلام كه با قيام‌هاي زاهدانه در هر عصري مشحون است، مي توان معنايي براي اين جنبش عظيم كه جهان اسلام را درنورديد پيدا كرد. ... در تاريخ اسلام، انقلاب در الگويي متناوب از زوال و تولد قرار مي گيرد، اما در پي رسيدن به فراسوي شيوه تفكر متداول است. انقلاب اسلامي در جستوجوي يك آغاز تازه، يك تأسيس مجدد، بازآفريني و فعال كردن دوباره اقدامات انقلابي محمّد]ص[ است كه ملهم از كلام قرآن بود.5
دكتر زالمان خليل زاد استاد روابط بين الملل كلمبيا در نيويورك در كتاب دولت، خدا، جمهوري اسلامي كه در آمريكا چاپ شده است، در زمينه غافلگير شدن و گمراهي و بي اعتباري فرضيه‌هاي سياستمداران و دانشگاهيان غربي با انقلاب اسلامي ايران مي نويسد: انقلاب اسلامي نه تنها سياستمداران جهان را غافلگير كرد، بلكه دانشگاهيان و محققان مسائل سياسي غرب را نيز گمراه نمود و فرضيه هايشان را بي اعتبار ساخت.6
تدا اسكاچپول در كتاب دولت‌ها و انقلاب‌هاي اجتماعي كه آن را تنها سه سال پيش از پيروزي انقلاب اسلامي ايران نوشت،7 با مطالعه انقلاب‌هاي فرانسه، روسيه و چين ادعا كرد كه فقط جوامع كشاورزي مستعد انقلاب‌هاي اجتماعي هستند. وي درباره سه انقلاب مذكور مي نويسد: شورش‌هاي كشاورزان تاكنون از اجزاي مهم و غيرقابل ترديد پيكره انقلاب‌ها بخصوص در چين، روسيه و فرانسه بود. مايه شگفتي نيست كه تمامي اين انقلاب‌ها در جوامعي رخ دادند كه نيروي كشاورز آن نقش عمده را در توليدات به عهده داشت. بدون مشاركت كشاورزان، كارگران شهري مركز قادر به اعمال انقلاب و اصلاحات نبودند. انقلاب‌هاي آلمان و انگلستان مبيّن اين فرضيه است... در هردوي اين انقلاب‌ها نقش كليدي و اصلي در دست كارگران و كارمندان شهري بود ولي علي رغم حضور يكپارچه و عظيم آن‌ها و تنها به دليل عدم حضور كشاورزان در روند انقلاب با شكست روبه رو شدند... نقش كشاورزان در انقلاب‌هاي چين، فرانسه و روسيه بسيار چشمگير بود.8 او علاوه بر اين، اعتقاد داشت انقلاب‌ها به راه نمي افتند، بلكه مي آيند.9 در تحليل او براي انقلاب ها، جايي براي نقش مذهب وجود نداشت. بر همين اساس بود كه در سال 1982 در مقاله «حكومت تحصيل دار (صاحب درآمد مستمر) و اسلام شيعه در انقلاب ايران» اعتراف كرد كه انقلاب ايران موجب تعجّب او شده و مجبور به رفوكردن و ترميم و بازنگري نظريه خود گرديد. نقش رهبري و ايدئولوژي در انقلاب ايران را پذيرفت و بر همين پايه بود كه اعتراف كرد درك وي از نقش ممكن نظام‌هاي عقيدتي و مفاهيم فرهنگي در شكل دادن به كنش‌هاي سياسي تعميق يافته است. براي او روشن شد كه مطابق نظر بسياري از دانشمندان غربي ايران در هنگام وقوع انقلاب يك جامعه كشاورزي نبود و كشاورزي براي بيشتر مردم شيوه اصلي توليد و روش عمده امرار معاش به شمار نمي رفت. چندين سال پيش از انقلاب، كشاورزي نقش اصلي و مهم خود را در اقتصاد ايران از دست داده و به سمت جامعه سرمايه داري (طبق برخي تعريف ها) پيش رفته بود.10 او در آغاز مقاله تعجب و شگفتي خود را از انقلاب ايران چنين بيان مي كند: سقوط اخير شاه ايران و به راه افتادن انقلاب ايران بين سال‌هاي 1977ـ 1979 باعث تعجب ناگهاني ناظران خارجي، از دوستان آمريكايي شاه گرفته تا روزنامه نگاران و متخصصان سياسي و متخصصان علوم اجتماعي از جمله افرادي مثل من كه متخصص مسائل انقلاب هستم، گرديد. همه ما با علاقه و شايد بهت زدگي تحقق وقايع جاري را مشاهده كرده ايم. تعدادي از ما به سوي تفحص در مورد واقعيات اجتماعي، سياسي ايران در وراي اين رخدادها سوق داده شديم. براي من چنين تحقيقي غيرقابل اجتناب بود; بيش از همه به خاطر اين بود كه انقلاب ايران از جنبه‌هاي مختلف غير عادي اش مرا تحت تأثير قرار داد. اين انقلاب مطمئناً شرايط يك انقلاب اجتماعي را دارا مي باشد. با اين حال، وقوع آن به ويژه در جهت وقايعي كه منجر به سقوط شاه شدند انتظارات مربوط به علل انقلابات را ـ كه من پيش تر در تحقيق تطبيقي، تاريخي ام در مورد انقلاب‌هاي فرانسه، روسيه و چين تكامل بخشيده ام ـ زير سؤال برد.11 او در ادامه، برخي آثار انقلاب ايران بر تحليلش از انقلاب‌ها و در نتيجه، تغيير در نظريه خويش را آورده و مي نويسد: من در كتابم به نام دولت‌ها و انقلاب‌هاي اجتماعي بدون استثنا از تمامي نظريه هايي كه پذيرفته اند انقلابات آگاهانه توسط نهضت‌هاي انقلابي متكي به جنبش‌هاي توده اي اجتماعي ساخته مي شوند انتقاد كرده ام ... در كتاب، از وندل فيليپس (Philips Wendell) نقل كرده ام كه انقلاب‌ها ساخته نمي شوند، آن‌ها به وجود مي آيند. مراحل اوليه انقلاب ايران مشخصاً نظرات قبل من در مورد موجبات انقلاب اجتماعي را زير سؤال برد. سه دشواري آشكار بلافاصله به ذهن من خطور مي كند... ثالثاً اگر در واقع بتوان گفت كه يك انقلاب در دنيا وجود داشته است كه عمداً و آگاهانه توسط يك نهضت اجتماعي توده اي ساخته شده تا نظام پيشين را سرنگون سازد، به طور قطع آن انقلاب، انقلاب ايران بر عليه شاه است. تا آخر سال 1978 كليه بخش‌هاي جامعه شهري ايران تحت لواي اسلام شيعه گرد آمده بودند و از رهنمودهاي يك روحاني عالي قدر شيعه، آية اللّه روح اللّه خميني، در جهت مخالفت سازش ناپذير عليه شاه و كليه افرادي كه هم چنان به او وابسته باقي مانده بودند پي روي مي كردند... مردم شهرنشين ايران با بسيج توده اي خود به يك نهضت فراگير بر عليه يك رژيم سلطنتي و امپرياليست جامه عمل پوشاندند. انقلاب آن‌ها صرفاً نيامد، بلكه به صورت آگاهانه و منطقي ساخته شد.12
وي در ادامه اين مقاله از نقش روحانيان و غيرروحانيان با ايمان و زنجيره بي پايان از نمازهاي جماعت و مراسم مذهبي در روزهاي ويژه مذهبي و نقش تشيّع و اسطوره بنيادين آن داستان شهادت مشتاقانه امام حسين(عليه السلام) و سخنراني‌هاي امام خميني(قدس سره)در معرفي شاه به عنوان عامل ضداسلام و نوكر امپرياليسم خارجي، ياد كرده و با تأكيد فراوان بر نقش مذهب شيعه در انقلاب ايران مي نويسد: به طور خلاصه، اسلام شيعه هم از نقطه نظر سازماني و هم از لحاظ فرهنگي براي ايجاد انقلاب ايران عليه شاه، نقشي حياتي داشت.13 جان فوران هم در نقد نظريه تدا اسكاچپول در مقاله «انقلاب 79ـ1977 چالشي بر تئوري اجتماعي» نوشت: براي مثال، انقلاب 1979 ايران، سه سال پس از ادعاي اسكاچپول مبني بر اينكه «انقلاب‌ها به راه نمي افتند، بلكه مي آيند» نشان داد انقلابي است كه «به صورت دقيق و منسجم به راه افتاده است.»14

**دليل سردرگمي دانشمندان غربي در تحليل انقلاب ايران**

ناديده گرفته شدن عنصر ايدئولوژي و نقش بنيادي دين و مذهب در تحولات سياسي، اجتماعي در متدلوژي رايج در غرب عامل اصلي بي اعتباري نظريه‌هاي انقلاب در پرتو انقلاب اسلامي ايران شده است. ماهيت مذهبي اين انقلاب نظريه‌هاي گوناگون دانشمندان علوم اجتماعي و متخصصان علوم سياسي را پوچ و خنثا كرد. مورّخ فرانسوي كريستين دلانوآ (Christian delanno) در كتاب خود به نام ساواك به همين مطلب تصريح كرده و مداخله عنصر ديني را عامل پوچ و بي اثر شدن همه تحليل‌ها دانسته است. او مي نويسد: با وضعي كه با مداخله عنصر ديني در ايران پديد آمده بود همه تحليل ها، همه دستگاه‌هاي نيرومند جاسوسي پوچ و بي اثر مي شدند.15
وي در زمينه نقش روحانيان در مبارزه با برنامه دين زدايي شاه چنين نوشته است: آية اللّه خامنه اي، آية اللّه بهشتي و... جرمشان افشاي سياست شاه بود. از ابتداي دهه پنجاه ... روحانيان با عناصر پرتحركشان جنگ آشكاري را با برنامه‌هاي دين زدايي شاه و نيز با فساد مالي آشكار برخي از اطرافيان شاه در مقايسه با فقر مردم آغاز مي كنند. سركوبي مؤثر روحانيان، وقتي كه آنان صف يگانه اي را تشكيل مي دادند عملا غيرممكن بود.16 او با اشاره به ناتواني ساواك در پيش بيني حوادثي كه از دي ماه 1356 به بعد روي دادند مي نويسد: هيچ پليس امنيتي، هر اندازه توانمند، نمي توانست موج بنيان كن اسلام گرايان و اوج گيري برق آساي رهبر مذهبي تقريباً گمنامي همچون ]امام[ خميني را پيش بيني كند.17 در مورد نقش اسلام در انقلاب ايران نيز معتقد است: آنچه نقشه‌هاي شاه و ساواك را زير و رو كرد، فوران عنصري ملّي بود كه از اعماق جامعه ريشه دوانيده در اسلام برمي خاست. حتي وقتي ساواك به «ارتجاع سياه»18 حمله مي كرد و شايد با حرارتي كمتر از «ارتجاع سرخ»، باز در اشتباه بود. سركوب چند رهبر ديني هيچ اثري نداشت. رضاي ملت بر پيروي از چند رهبر ديني استوار نبود، بلكه بر انس ديرينه اي كه ميان جامعه ايراني و اسلام وجود داشت قوام يافته بود. براي سرنگوني رژيم كافي بود كه اين حس اسلام خواهي تحريك شود.19 پروفسور رابرت دي لي استاد برجسته علوم سياسي در آمريكا در مقاله «انقلاب اسلامي و اصالت در رابطه با راه درست تحليل انقلاب ايران»، سخن برنارد لوئيس را ذكر مي كند كه گفته بود: با پيشينه انديشه‌ها و اقدامات انقلاب اسلامي از طريق يادها و نمادهاست كه انقلاب اسلامي بايد مورد مطالعه قرار گيرد و تنها در اين صورت است كه احتمال درك آن وجود دارد.20

**عامل اصلي پيدايش انقلاب در نگاه امام خميني(قدس سره الشریف)**

همان گونه كه در هر انقلاب، مراجعه به آثار رهبر يا رهبران انقلاب و استناد به گفتار و رفتار آنان، بهترين و مطمئن ترين منبع براي شناخت ماهيت انقلاب است و همه تحليلگران انقلاب حتي دشمنان آن در جستوجوي شناخت انقلاب از راه توجه به شخصيت و ديدگاه‌هاي رهبرند، در انقلاب اسلامي ايران نيز با عنايت به نفوذ و قدرت معنوي بي نظير حضرت امام خميني(قدس سره) در مردم ايران، مهم ترين منبع شناخت ابعاد انقلاب، بهره گيري از گفتار و رفتار رهبركبير اين انقلاب است. امام خميني(قدس سره) از آغاز تا پيروزي و پس از آن، همواره اسلام را عامل اصلي پيدايش انقلاب مي دانستند و اسلام ستيزي رژيم و اسلام گرايي مردم را زيربناي انقلاب و موتور محركه آن معرفي مي كردند.
امام خميني (قدس سره الشریف) در آغاز انقلاب اسلامي و در راستاي مبارزه با رژيم سلطنتي ضداسلامي پهلوي، در اسفند 1341 در پيامي به علماي اَعلام و حجج اسلام، با يادآوري كوشش رژيم پهلوي براي نابودي احكام ضروريه اسلام و به خطر افتادن اسلام بر اثر اقدامات دستگاه حاكمه، آنان را به مقابله با آن دعوت نموده و چنين نوشتند: چنان كه اطلاع داريد دستگاه حاكمه مي خواهد با تمام كوشش به هدم احكام ضروريه اسلام قيام ]كند[ و به دنبال آن مطالبي است كه اسلام را به خطر مي افكند. لذا اينجانب عيد نوروز را به عنوان عزا و تسليت به امام عصر ـ عجل اللّه تعالي فرجه ـ جلوس مي كنم و به مردم اعلام خطر مي نمايم. مقتضي است حضرات آقايان نيز همين رويه را اتخاذ نمايند تا ملت مسلمان از مصيبت‌هاي وارده بر اسلام و مسلمين اطلاع حاصل نمايند.21 ايشان در فروردين 1342 در مورد وظايف عموم مسلمانان براي صيانت اسلام فرمودند: بزرگان ما در راه حفظ اسلام و احكام قرآن كريم كشته شدند، زندان رفتند، فداكاري‌ها كردند تا توانستند اسلام را تا به امروز حفظ كنند و به دست ما برسانند. امروز وظيفه ماست كه در برابر خطراتي كه متوجه اسلام و مسلمين مي باشد براي تحمّل هرگونه ناملايمات آماده باشيم تا بتوانيم دست خائنين به اسلام را قطع نماييم و جلو اَغراض و مطامع آن‌ها را بگيريم.22 در ارديبهشت همان سال در پيامي براي وعاظ و گويندگان ديني و هيئات مذهبي در مورد وظايف آن‌ها در قبال تبليغات رژيم پهلوي چنين نوشتند: آقايان بدانند كه خطر امروز بر اسلام، كمتر از خطر بني اميه نيست. دستگاه جبّار با تمام قوا به اسرائيل و عمّال آن‌ها (فرقه ضالّه و مضلّه) همراهي مي كند، دستگاه تبليغات را به دست آن‌ها سپرده و در دربار دست آن‌ها باز است، در ارتش و فرهنگ و ساير وزارتخانه‌ها براي آن‌ها جا بازنموده اند و شغل‌هاي حساس را به آن‌ها داده اند. خطر اسرائيل و عمّال آن‌ها را به مردم تذكر بدهيد. در نوحه‌هاي سينه زني از مصيبت‌هاي وارده بر اسلام و مراكز فقه و ديانت و انصار شريعت يادآور شويد. از فرستادن و تجهيز دولت خائن، چند هزار نفر دشمن اسلام و ملت و وطن را به لندن براي شركت در محفل ضداسلامي و ملي اظهار تنفّر كنيد. سكوت در اين ايّام تأييد دستگاه جبّار و كمك به دشمنان اسلام است، از عواقب اين امر بترسيد. از سخط خداي تعالي بترسيد. اگر به واسطه سكوت شماها به اسلام لطمه اي وارد آيد نزد خداي متعال و ملت مسلمان مسئول هستيد ... دين خدا را ياري كنيد و بدانيد (إِن تَنصُرُوا اللَّهَ يَنصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ.)(محمّد: 7) از اخافه و ارعاب سازمان‌ها و دستگاه شهرباني هراسي به خود راه ندهيد.23
امام خميني(قدس سره) در اسفند 1351 در پاسخ نامه دانشجويان مسلمان مقيم اروپا، آمريكا و كانادا، ضمن ارزيابي اوضاع جهان اسلام و ايران نوشتند: در اين ميان، از همه اسفبارتر وضع ايران است كه رژيم آن مأموريت دارد... يكباره اسلام را ريشه كن كند و ملت اسلام را بيش از پيش به ذلّت و اسارت بكشد.24
در نامه ديگري نيز نوشته اند: خيانتكاري كه عليه تمام شعائر مذهبي و اسلامي مبارزه مي كند و با همه مظاهر اسلامي مخالف است نمي تواند در بين مسلمين موافق داشته باشد.25
در آذرماه 1357 در فرانسه خبرنگاري غربي از امام سؤال كرد: حضرت آية اللّه! شما بارها براي سرنگوني رژيم شاه مردم را دعوت كرده ايد، دلايل شما براي چنين دعوتي چيست; آيا بيشتر سياسي است يا به خاطر از بين رفتن اسلام و ارزش‌هاي اسلام است؟ مباني عقيدتي حركت اسلامي شما چيست؟ رهبر كبير انقلاب در پاسخ وي فرمودند: اسلام ديني است كه هم سياست دارد و هم اموري را كه مربوط به غير سياست است، و شاه، كه با او مخالف هستيم، هم با سياست اسلامي مخالف است، كه سياست مملكت هم همان است و هم با امور مذهبي، و ما به اين هر دو جهت با شاه مخالفيم; هم نسبت به مذهب تعديات و جسارت هايي كرده است و هم نسبت به مملكت خيانت هايي در طول زندگي اش كرده است و بدين جهت، همه مردم ايران با او مخالفند.26 پرسش اين خبرنگار غربي مبتني بر عقيده انحرافي سكولاريزم است كه بر اساس آن دين را از سياست جدا كرده، اما امام خميني در پاسخ وي از پيوند و ارتباط دين و سياست در اسلام ياد نموده اند تا او را از گمراهي نجات دهند. روشن است كه همين اعتقاد غلط حاكم بر جهان غرب و خبرنگاران و دانشمندان غربي موجب شده است نتوانند انقلاب اسلامي را درست درك و تفسير نمايند.
امام خميني(قدس سره) پس از پيروزي انقلاب هم در يك سخنراني فرمودند: تكليف اين است كه از اسلام صيانت كنيم و حفظ كنيم اسلام را. كشته بشويم تكليف را عمل كرده ايم، بكشيم هم تكليف را عمل كرده ايم. اين همان منطقي است كه ما در اول هم كه با آن رژيم فاسد پهلوي مخالفت كرديم منطق ما همين بود. منطق اين نبود كه ما حتماً بايد پيش برويم، منطق اين بود كه براي اسلام مشكلات پيدا شده است، احكام اسلام دارد از بين مي رود و مظاهر اسلامي دارد از بين مي رود و ما مكلف هستيم با همه قدرت با آن‌ها مقابله كنيم.27
ايشان در سخنراني ديگري فرمودند: اين يك نهضت الهي بود، نهضتي مثل نهضت‌هاي آن هايي كه به خدا اعتقاد ندارند يا آن هايي كه نهضت هايشان نهضت‌هاي جهت مادي بوده است، نبوده است. نهضت ايران نهضتي بود كه خداي تبارك و تعالي در آن نقش داشت و مردم به عنوان جمهوري اسلامي، به عنوان اسلام، به عنوان احكام اسلام در خيابان‌ها ريختند و همه گفتند: ما اين رژيم را نمي خواهيم و حكومت عدل اسلامي و جمهوري اسلامي را مي خواهيم... رژيم پهلوي نباشد حكومت اسلامي باشد، اساس آن بود كه مي خواستند قرآن حكومت كند در اين كشور، موانع را برداشتند كه حكومت، حكومت اسلامي باشد.28
در جاي ديگر هم فرمودند: اگر اين نهضت ملّي بود، نه شما اين قدر فعاليت مي كرديد و نه ما و نه ساير ملت. ملت اسلام را مي خواهد، ملت كشور خودش را هم كه مي خواهد براي اسلام است. از بچه‌هاي كودك تا پيرمردها همه فرياد اسلام مي زدند و اين نهضت براي همين صبغه اسلامي اش و براي همين كه مقصد اسلام بود و قيام بر ضد طاغوت، قيام بر ضد كساني كه اسلام را مي خواستند بشكنند و كارهايي كردند كه اسلام را مي خواستند به فراموشي بسپارند، يك قيامي بود كه خداي تبارك و تعالي مدد فرمود.29

**عامل اصلي پيدايش انقلاب ايران از منظر انديشمندان مسلمان**

پژوهشگران و انديشمندان مسلمان و روشن فكران مذهبي در ايران و جهان در تجزيه و تحليل حوادث و رويدادهاي انقلاب ايران به صراحت نقش اصلي مذهب در انقلاب ايران را يادآوري نموده اند.
استاد شهيد مرتضي مطهّري در شرايطي كه هنوز انقلاب به پيروزي نرسيده بود در كتاب نهضت‌هاي اسلامي در صد ساله اخير در تحليل انقلاب چنين نوشت: ريشه اين نهضت را در جريان‌هاي نيم قرن اخير كشور از نظر تصادم آن جريان‌ها با روح اسلامي اين جامعه بايد جستوجو كرد. در نيم قرن اخير جريان هايي رخ داده كه بر ضد اهداف عاليه اسلامي و در جهت مخالف آرمان‌هاي مصلحان صدساله اخير بوده و هست و طبعاً نمي توانست براي هميشه از سوي جامعه بدون عكس العمل بماند. ايشان در ادامه اين تحليل، دوازده عنوان از اقدامات ضد اسلامي رژيم پهلوي را برشمرده و سپس مي افزايد: اين امور و امثال آن‌ها در طول نيم قرن وجدان مذهبي جامعه ما را جريحه دار ساخت و به صورت عقده‌هاي مستعد انفجار درآورد. از سوي ديگر، جريان هايي در جهان رخ داد كه چهره دروغين تبليغات سياسي دنياي ليبرال غربي و دنياي سوسياليت شرقي را آشكار ساخت و اميدي را كه طبقات روشن فكر به اين دو قطب بسته بودند تبديل به يأس كرد و از جانب سوم، در طول سي و اند سال گذشته، يعني از شهريور 1320 تاكنون، محققان و گويندگان و نويسندگان اسلامي توفيق يافتند كه تا حدي چهره زيبا و جذّاب اسلام واقعي را به نسل معاصر بنمايانند.30
شهيد مطهري در اين تلاش براي ريشه يابي انقلاب اسلامي به روشني نقش زيربنايي اسلام در پيدايش انقلاب را اثبات مي نمايد; هم اسلام ستيزي رژيم پهلوي را با شمارش برخي مصاديق عملكردهاي رژيم در مأموريت استعماري غربي انگليسي و سپس آمريكايي ضداسلامي يادآوري مي نمايد و هم جلوه‌هاي اسلام گرايي جامعه را آشكار مي سازد. ايشان در راستاي نشان دادن نقش اسلام ستيزي رژيم پهلوي در پيدايش انقلاب ايران، با به كار بردن تعبيرهاي مترادف و تكرار يك موضوع در عبارات متفاوت، تلاش علمي درخور ستايشي را انجام داده است. تعبيرهاي «تصادم با روح اسلامي»، «ضد اهداف عاليه اسلامي»، «مخالف آرمان مصلحان صدساله اخير» و «جريحه دار ساختن وجدان مذهبي» چهار جمله با عبارات متفاوت است كه براي روشن نمودن سمت وسو و جهت جريان‌هاي نيم قرن اخير در رژيم پهلوي به كار رفته است و همه يك واقعيت را بيان مي كنند: اسلام ستيزي رژيم پهلوي. ايشان در بخش اسلام گرايي نيز اسلام گرايي روشن فكران و منشأ آن و نيز اسلام گرايي نسل معاصر و مبدأ آن را به درستي تبيين نموده است و با اين تحليل علمي و منطقي نقش اسلام گرايي جامعه در پيدايش و شكل گيري انقلاب اسلامي ايران را ترسيم مي نمايد.
دانشمند شرق شناس مصري و استاد دانشگاه، دكتر ابراهيم الدسوغي در بررسي انقلاب ايران مي نويسد: به هيچ وجه نمي توان تأثير عظيم اين انقلاب را بر ملل شرق به طور اعم و بر ملل اسلامي به طور اخصّ ناديده گرفت. اين انقلاب تنها انقلاب در جهان معاصر است كه بر اساس يك ايدئولوژي اسلامي پايه گذاري شده است و در رأس آن رهبري امام خميني قرار داشت; مردي مذهبي در تبعيد و جداي از پيروان و مقلّدانش. اين مرد زجر كشيده موفق به رهبري يكي از مشهورترين انقلاب‌هاي عصر جديد گرديد. با مطالعه شخصيّت امام خميني(قدس سره) مي توان روح اسلام واقعي را در شكل بكر و بديع آن شناخت. پس از سپري شدن چهارده قرن از هجرت رسول اكرم(صلي الله عليه وآله)كشوري از نو بر اساس مباني اسلام تأسيس كرد كه تمام نهادهاي سياسي و اجتماعي آن با اصول اسلام تعويض و از نو پايه گذاري شده است... لازمه انقلاب اسلحه نيست، بلكه نيروي ايمان و اتحاد مردم است. انقلاب ايران با گروه كوچكي از روحانيان و تعدادي از دانشجويان علوم مذهبي آغاز گرديد و سپس توده مردم به آن پيوستند. سرانجام انقلاب ايران به مردم جهان ثابت كرد كه به غير از ماركسيسم، مكتب و نيروي انقلابي ديگري در جهان وجود دارد.31
آقاي عباسعلي عميد زنجاني در خصوص عامل اصلي پيدايش انقلاب مي نويسد: تنها عاملي كه به عنوان علت اصلي و عامل اول مي توان از جريان انقلاب از تولد تا پيروزي آن استنباط نمود اعمال سياست اسلام زدايي توسط شاه بود كه ادامه رژيم خود را به منظور هر چه بيشتر جلب نمودن حمايت خارجي و تحكيم هرچه عميق تر سلطنت و ديكتاتوري در داخل كشور را در گرو آن مي ديد.32
پرفسور روژه گارودي انديشمند مسلمان فرانسوي، انقلاب اسلامي ايران را مظهر رويارويي فرهنگ اسلامي با فرهنگ و تمدّن غربي و آمريكايي ضداسلامي مي داند و در تفسير انقلاب ايران مي گويد: من فكر مي كنم كه انقلاب ايران يكي از مهم ترين جهش‌هاي تاريخ بشريّت است; چرا كه انقلابي صرفاً اقتصادي نبوده و انگيزه‌هاي اقتصادي و مقابله و مخالفت با طبقه برجسته هدف نهايي اين انقلاب نبوده است. اين انقلاب حتي يك انقلاب صرفاً سياسي نبوده است كه بر ضد يك قدرت استبدادي حركتي صورت گرفته باشد. اين انقلاب در حقيقت يك نوع مخالفت و رويارويي با يك تمدّن ـ تمدّني كه ما آن را غربي يا تمدن آمريكايي مي ناميم ـ بوده است; تمدّن و فرهنگي كه از سوي سردمداران رژيم حاكمي كه خود از اربابان آمريكايي دستور مي گرفتند و با زور و ارعاب به ملت ايران تحميل مي شد و نه تنها با فرهنگ ايراني كه از قديمي ترين و شفّاف ترين و غني ترين فرهنگ هاست، بلكه با فرهنگ و ايمان اسلامي و عصاره اساسي اسلام كه همانا شيوه صحيح زندگي و اصول اساسي حيات بود در تضاد قرار داشت.33

**پی نوشت:**

1ـ عبدالوهّاب فراتي، رهيافت نظري بر انقلاب اسلامي (مجموعه مقالات)، چ دوم، معارف، معاونت امور اساتيد و دروس معارف اسلامي نهاد مقام معظّم رهبري در دانشگاه ها، 1379، ص 14 و 314.
2ـ اسرار سقوط شاه و گروگان گيري، خاطرات برژنيسكي مشاور امنيت ملّي كارتر رئيس جمهوري امريكا، ترجمه حميد احمدي، تهران، جامي، 1362، ص 126 و 127.
3ـ عبدالوهّاب فراتي، پيشين، مقاله «انقلاب 1977ـ79 چالشي بر تئوري اجتماعي»، ص 325 و 328.
4ـ عبدالوهّاب فراتي، پيشين، ص 360 و 361.
5ـ مجله مطالعات جنوب آسيا و خاورميانه، ج 13، بهار 1990م / مجله حضور، ش 9 / عبدالوهاب فراتي، پيشين، مقاله «انقلاب اسلامي و اصالت»، رابرت دي لي، ص 217ـ240، به ويژه صفحات 217، 218، 222 و 223.
6ـ انقلاب اسلامي و ريشه هاي آن، (مأخذشناسي توصيفي)، اولين سمينار دروس معارف اسلامي، معاونت امور اساتيد و دروس معارف اسلامي نهاد مقام معظم رهبري در دانشگاه ها، 1374، ص 165.
7ـ عبدالوهّاب فراتي، پيشين، مقاله جان فوران «انقلاب 1977ـ79 چالشي بر تئوري اجتماعي»، ص 327.
8ـ تدا اسكاچپول، دولت ها و انقلاب هاي اجتماعي، ترجمه سيدمجيد روئين تن، تهران، سروش، 1376، ص 136.
9ـ عبدالوهاب فراتي، رهيافت هاي نظري بر انقلاب اسلامي، ص 327.
10ـ عبدالوهاب فراتي، پيشين، مقاله ناصر هاديان «نظريه تدا اسكاچپول و انقلاب اسلامي ايران»، ص 168 و 169.
11ـ عبدالوهاب فراتي، پيشين، مقاله تدا اسكاچپول «حكومت تحصيل دار (صاحب درآمد مستمر) و اسلام شيعه در ايران»، ص 185ـ 216، به ويژه ص 185.
12ـ تدا اسكاچپول، حكومت تحصيل دار و اسلام شيعه در ايران، ص 188 و 190.
13ـ همان، ص 197، 199، 202، 204 و 205.
14ـ عبدالوهاب فراتي، رهيافت هاي نظري بر انقلاب اسلامي، ص 327.
15ـ كريستين دلانو، ساواك، ترجمه عبدالحسين نيك گهر ، تهران، طرح نو، 1371، ص 256.
16ـ همان، ص 246.
17ـ همان، ص 253.
18ـ ارتجاع سياه را رژيم پهلوي براي اسلام گرايان و ارتجاع سرخ را براي ماركسيست ها به كار مي برد.
19ـ كريستين دلانوا، پيشين، ص 254 و 255.
20ـ عبدالوهاب فراتي، پيشين، ص 218.
21ـ امام خميني، صحيفه نور، ج 1، ص 27.
22ـ همان، ج 1، ص 38.
23ـ همان، ص 52 و 53.
24ـ همان، ج 1، ص 196 (مجموعه رهنمودهاي امام خميني «ره»).
25ـ همان، ج 2، ص 247.
26ـ همان، ج 4، ص 21.
27ـ در جست جوي راه از كلام امام، تهران، اميركبير، ج 10، ص ص 81 و 82.
28ـ امام خميني، صحيفه نور، ج 7، ص 60.
29ـ همان، ص 66.
30ـ مرتضي مطهري، بررسي اجمالي نهضت هاي اسلامي در صدساله اخير، چ نوزدهم، قم، صدرا، 1374، ص 65ـ67.
31ـ مجموعه مقالات دومين كنگره بين المللي امام خميني و فرهنگ عاشورا، دفتر اول، مؤسسه تنظيم و نشر آثار امام خميني ره، 1376، ص 97 و 105.
32ـ عباسعلي عميدزنجاني، انقلاب اسلامي و ريشه هاي آن، چ پنجم، تهران، نشر كتاب سياسي، 1371، ص 572.
33ـ روزنامه قدس، 21/11/1377، ش 3216، ص 14.

منبع: فصلنامه معرفت